



تاریخ کرموی جهان (۳)

رژیم بلژیکی

فرزانه صیعی

طنزپرداز



حتما در اینستاگرام پیج‌هایی را دیده‌اید که قسم می‌خورند شیوهی کاهش وزن را بدون هیچ‌گونه رژیم و دارو و قرص و دمنوش و ورزش به شما یاد بدهند. جالب است بدانید که مبدع این شیوه لئوپولد دوم، پادشاه بلژیک بود.

لئوپولد دوم در سال ۱۸۶۵ به پادشاهی رسید و تا پایان عمر -که از شانسی بد، تا ۴۵ سال بعد طول کشید- بر بلژیک حکومت کرد. آن زمان مد بود که هر کشور اروپایی مستعمره‌ای داشته باشد و هر کس که نداشت، جلوی کشورهای همسایه سرفاکنده می‌شد. مردم فرانسه هم هی جلوی چشم بلژیکی‌ها عاچ فیل و طلا و چیزهایی که از آفریقا آورده بودند استفاده می‌کردند و دهن آن‌ها را آب می‌انداختند. واقعا خدا هیچ پادشاهی را شرمنده‌ی مردم کشورش نکند. لئوپولد دوم که دید مردم بلژیک شب‌ها سرب‌ی عاچ زمین می‌گذارند غیرتی شد و کنگو را مستعمره بلژیک کرد. از آنجا که "هرچه زلفعلی، کچل است" اسمش را هم گذاشت جمهوری آزاد کنگو.

کنگویی‌ها در جمهوری آزاد کنگو آزاد بودند هر چه در مزارع و گله‌هایشان از غارت بلژیکی‌ها در امان مانده بود بخورند. همچنین آزاد بودند که زیر کتک برای بلژیکی‌ها کائوچو استخراج کنند. هر کنگویی که به میزان لازم کائوچو به دست نمی‌آورد تنبیه مختصری می‌شد، به این شکل که دستش را قطع می‌کردند تا یاد بگیرد و از این به بعد از کارش ندرزد. (احتمالا هدف جناب لئوپولد این بود که در صنعت کائوچو "دست" زیاد نشود). بدین ترتیب هر روز قسمتی از وزن کنگویی‌ها با قطع دستشان کاسته می‌شد و در آن شرایط به نفعشان هم بود، چون بدن آدم هرچقدر اعضای کمتری داشته باشد آب و غذای کمتری می‌طلبد.

گاهی هم بلژیکی‌های ساکن کنگو برای شکار تمساح بچه‌های سیاهپوست را در تله جاساز می‌کردند تا تمساح اغفال شود و به سمت آنها بیاید. به این صورت بدون هیچ‌گونه فعالیت خاصی، مقادیر قابل توجهی از گوشت تن طعمه‌ی مربوطه آب می‌شد و به تناسب اندام می‌رسید.^۱

یک کار قشنگ و بشردوستانه‌ی دیگر لئوپولد دوم این بود که یک باغ وحش انسانی در بروکسل درست کرد و سیاهان را از کنگو به آنجا می‌آورد و به نمایش می‌گذاشت تا بلژیکی‌ها جماعت ببینند سیاهپوستان چه زندگی بدوی و بی‌تمدنی دارند و خدا را شکر کند. در این باغ وحش‌ها همان طور که از اسمش پیداست شرایط خیلی انسانی‌ای حاکم بود. مثلا بازدیدکننده‌ها اجازه داشتند به سیاهانی که داخل قفس نمایش داده می‌شدند خوراکی بدهند، چیزی که در بقیه باغ وحش‌ها ممنوع است.^۲

عده‌ای فعالیت‌های لئوپولد دوم در کنگو را مصداق نسل‌کشی می‌دانند، ولی آمارها نشان می‌دهد جمعیت کنگو در طول سال‌های جمهوری آزاد چند برابر هم شد. دقیق‌تر بگوییم، حدود نیم برابر. یعنی از بیست میلیون به ده میلیون نفر رسید. به درستی مشخص نیست که واقعا چرا در آن سالها جایزه‌ی صلح نوبل به لئوپولد دوم تعلق نگرفت. نتیجه می‌گیریم نوبل هم پارتی بازی است.

اخیرا پادشاه فعلی بلژیک از شرمندگی کنگو درآمد و کاری کرد که جبران همه‌ی آن سال‌ها بود و بلکه ممکن است کنگویی‌ها یک چیزی هم بدهکار شده باشند: ایشان به دلیل کرم‌هایی که جدش در کنگو ریخته بود از مردم کنگو عذرخواهی کرد. وجدانا اگر کنگویی‌ها به خاطر این عذرخواهی چند تن عاچ و کائوچو به بلژیک نفرستند خیلی بی‌چشم‌ورو هستند.

۱. بدیهی است که این مهم در صورتی محقق می‌شد که تمساح شوت بازی نشان می‌داد و در ریودن طعمه تعطل می‌کرد.
۲. متأسفانه آخرین نمونه این باغ وحش‌ها همین ۶۰ سال پیش تعطیل شد، وگرنه می‌شد افرادی که آرزو دارند کاوی در چراگاه‌های اروپا باشند به آرزویشان رسانند.

راه و رسم گلابی‌گری / قسمت سوم

آویزان‌ها به بهشت می‌روند

راهنمای گام به گام و عملی موفقیت سیاسی

محمد رضا شهبازی

طنزپرداز



و به خودتان فحش بدهید. خرابکاری‌هایتان -از دوره کودکی با اینور- را به یاد بیاورید و خود را بخاطر آنها سرزنش کنید. یادتان هست آن روزی که در مدرسه شلوارتان را خیس کردید؟ نگاههای سرزنشگر معلم را یادتان هست؟ خنده‌های هم‌کلاسی‌ها را چطور؟ تا چند وقت بعد بهتان می‌گفتند شاشو؟! چند بار موقع خواب از فکر اینکه فردا هم قرار است به همان کلاس بروید و در همان جمع قرار بگیرید گریه کردید؟ آهان... همین است... شما هنوز هم همان بچه شاشوی بدبختی هستید که بوی گند می‌داد... آهان...

● تجربه عینی

مراجعه‌کننده‌ای داشتم که هیچ نقطه تاریکی در زندگی‌اش نداشت. در یک خانواده نرمال با رفتارهای منطقی بزرگ شده بود. حتی یک مورد فحش در خانه‌شان از دهان هیچ‌کس خارج نشده بود. یکبار کتک نخورده بود. در طول دوران تحصیل یکبار هم نمره‌ای که مستحق سرزنش باشد کسب نکرده بود. پدر و مادرش هیچوقت چیزی را بدون اینکه از نظر منطقی قانعش کنند، از او نخواستند بودند. پنج جلسه مشاوره دو ساعته، وقتشان صرف این شد که در زندگی او نقطه تاریک یا حتی خاکستری پیدا کنیم که بهانه‌ای باشد برای خودتحقیری، اما پیدا نشد.

همان لحظه نوتیفیکیشن توئیترم آمد. چیزی به ذهنم رسید. وارد توئیتر شدم و توئیتهای چند نفر از دوستانم را نشان دادم. یک خانمی حسرت آزادی زنان در افغانستان را خورده بود. یکی دیگر خبر آزاد شدن رانندگی زنان در عربستان را ریتویت کرده بود و نوشته بود: «کاش بچه شتری بودم در بیابانهای عربستان، بجای دختری در شمال تهران». یکی دیگر عکسی از توالی در آمستردام را انداخته بود و نوشته بود: «حتی حسرت نشستن روی همچنین کاسه توالت

تمیزی را هم با خود به گور می‌بریم. هشتک رژیم پنج!»

یکی دو ساعت اینها را نشان دادم تا بفهمد خودتحقیری یعنی چی. یک حساب توئیتر برایش درست کردم و فرستادمش برود. هفته بعد که آمد، در توئیتر هفتاد کا فالوئر داشت و به یکی از شاخهای اپوزوسیون تبدیل شده بود.

اگر نمی‌دانید اینجا چه خبر است باید بگویم من یک مشاور موفقیت هستم و اینجا دارم برایتان راه‌های رسیدن به موفقیت سیاسی را شرح می‌دهم. البته آموزش خالی نه، بلکه همراه آموزشها تمرین هم می‌دهم و حتی برخی از تجربه‌های عینی خود در مواجهه با مراجعانم را بازگو می‌کنم. در قسمت اول به نقش مهم و بی‌بدیل پدر و پدرزن در موفقیت سیاسی اشاره کردم و در قسمت دوم گفتم که چقدر مهم است شما یک نفر را در عالم سیاست پیدا کنید و به او آویزان شوید. و حالا بعد:

● شما وجود ندارید

منیت را از خودتان دور کنید. خودتان را کنار بگذارید. خودتان را در معادلات نبینید. عرفا معتقداند این یکی از مهمترین مراحل در مسیر سیرو سلوک است که خب دمشان گرم، ولی من با این بخشش کاری ندارم! یعنی اگر شما هم با این بخشش کار داشتید رفته بودید مثل بچه آدم دنبال سیرو سلوک و آدم شدن و این حرفها و الان مشغول خواندن راه‌های موفقیت در حوزه سیاست نبودید. ولی آنجا نرفتید و اینجا یید، پس بیاید با خودمان روراست باشیم! الغرض اگرچه زدودن منیت از روح و جان آثار معنوی فراوانی دارد که در جای خود قابل تقدیر است اما ما اینجا حرفمان چیز دیگری ست. شما اگر میخواهید رشد کنید باید خود را بگذارید کنار. شما چه غذایی دوست دارید؟ هرچه رئیس بگوید. چه لباسی میپوشید؟ هرچه حاج‌آقا دوست داشته باشد. چه فیلمی می‌بینید؟ هرچه دکتری ببند! گرفتید؟ اینور و آنور اظهار نظر و فضل نکنید مگر اینکه مزین به نقل قولی از رئیس باشد. کسی را به دیدن فیلمی یا خواندن کتابی تشویق نکنید، مگر آنکه قبلا او از آن تعریف کرده باشد.

● تمرین:

روزی هفت بار این جمله را تکرار کنید:

«من هیچ... نیستم»

جای خالی را با هر کلمه‌ای که بیشتر تحقیرتان می‌کند و از درون فرومی‌ریزدتان و نفستان را لگدمال می‌کند و عزتتان را به لجن می‌کشد پر کنید. روزی حداقل یک ربع ساعت جلوی آینه بایستید